

# بلغ العجايز



## متن خوانے کتاب المله؛ اتر فارابی

با اراۃ: استادا محمد حسین حشمت پور

جلسه دهم - ۲۶ اسفند ۹۶

به قلم: علی علیزاده



## چکیده:

فارابی در این بخش از کتاب و در ادامه‌ی مباحث مربوط به علم مدنی، به بیان جزئیاتی از آن چه که علم مدنی عهده‌دار بیان آن‌ها است، می‌پردازد؛ مواردی همچون: تمییز سیره‌ها، مرزبندی بین خیرات حقیقی و خیرات مظنونه، چگونگی اجرای سیره‌ها در جامعه، لزوم برخورداری از زور و فرمانروایی برای اجرای سیره‌ها و ... .

کتاب المله، صفحه ۲۹۹، سطر اول

**«ثم یمیز السیر و الاخلاق و الملكات التي اذا استعملت فی المدن او الامم عمرت بها مساکنهم و نال بها اهلها الخیرات»**

در جلسه‌ی قبل بخشی از وظایف حکمت عملیه را بیان کردیم. یکی دیگر از وظایف حکمت عملیه بیان اخلاق، سیره، رفتار و ملکاتی است که شخص با به کار گرفتن آن‌ها تبدیل به یک انسان فاضل شده و مدینه‌ای نیز که این شخص در آن زندگی می‌کند، به مدینه‌ی فاضله تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر یکی دیگر از وظایف حکمت عملیه بیان اموری است که موجب سعادت قصوی می‌شوند. قبلاً توضیح دادیم که منظور از سعادت قصوی سعادت اخروی است. حکمت عملی سعادت قصوی را از سعادت دنیوی - که گمان می‌شود سعادت است در حالی که سعادت نیست - جدا می‌کند. همچنین حکمت عملی بیان می‌کند که سعادت قصوی و دنیوی چیستند و چگونه به دست می‌آیند. حکمت عملی سعادت قصوی را - که سعادت اخروی است - تابع اخلاق و رفتارهای خاص می‌داند. همچنین سعادت دنیوی را - که همان خیراتی هستند که مردم آن‌ها را خیرات می‌دانند (مثل افتخارات مالی و نسبی) - معرفی می‌کند. فارابی معتقد است برخی از این خیرات در واقع شرور بوده و اگر هم قرار باشد جزء خیرات باشند، در واقع خیرات دنیوی هستند. خیراتی که فقط انسانی را که وابسته به دنیا است، اشباع می‌کنند. فارابی پس از بیانی کلی، این مطالب را در چهار بخش توضیح می‌دهد.

ترجمه عبارت: حکمت عملی سیره‌ها، اخلاق و ملکاتی را که به کارگیری آن‌ها در شهرها یا در میان مردم، سبب آباد شدن مساکن دنیوی یا اخروی ایشان شده و باعث دست‌یابی آن‌ها به خیرات دنیوی و سعادت قصوی در آخرت می‌شود، از هم تمییز می‌دهد.

**«و یفردها عن التي لیست کذلک»**

همچنین حکمت عملی سیره‌ها، اخلاق و ملکاتی مذکوره را از سیره‌هایی که چنین نیستند، جدا می‌کند.

«و ان التي تنال بها السعادة القصوى من الافعال و السير<sup>۱</sup> و الاخلاق و الشيم و الملكات الاراديه<sup>۲</sup> هي الفاضله وحدها و هي الخيرات وحدها و هي الجميله في الحقيقه»

به علاوه حكمت عملي بيان مي كند كه فقط سيره‌ها و ملكاتي كه مي توان به وسيله‌ي آنها به سعادت قصوي رسيد، خيرات و زيبايي‌هاي حقيقي هستند.

«و ما عداها من الافعال و الملكات فهي المظنون بها انها خيرات او فضائل او الجميله من غير ان تكون كذلك بل هو في الحقيقه شرور»

همچنين حكمت عملي بيان مي كند كه افعال و ملكات اراديه‌اي كه گمان مي شود خيرات، فضائل و زيبايي‌ها هستند - در حالي كه چنين نيستند - در حقيقت شرور هستند، زيرا انسان را به دنيا وابسته تر مي كنند و انساني هم كه وابسته‌ي به دنيا باشد، از آخرت باز مي ماند.

**حكمت عملي بيان مي كند كه فقط سيره‌ها و ملكات كه مي توان به وسيله‌ي آنها به سعادت قصوي رسيد، خيرات و زيبايي‌هاي حقيقي هستند.**

مصنف در ادامه مي فرمايد: اين افعال، سيره‌ها و

ملكات بايد به وسيله‌ي رئيسي در ميان مردم جا يفتند؛ به طوري كه مردم بدون اين كه به فشاري احتياج داشته باشند، خود به خود اين افعال و اخلاق را كسب كنند. همچنين رئيس بايد در حفظ اين افعال كوشش كند تا مبادا به فراموشي سپرده شده يا اخلاق و افعالي ديگر به جاي آنها نشانده شوند.

مطلب بعدي اين است كه اين كار بايد به وسيله‌ي شغل سلطنت انجام شود، چرا كه مردم صرفا با نصيحت به سراغ اين خيرات نمي آيند و بايد قوه‌ي مجريه‌اي نيز در كار باشد تا حاصل نصايح را پس از اين كه مردم تحت تاثير آن قرار گرفتند، استوار و حفظ كند.

نكته‌ي بعدي اين است كه پادشاه بايد در جامعه اعمال سياست كند؛ به اين معنا كه با قوه‌ي سلطنتش جامعه را اداره كند. بنا بر اين رئيس علاوه بر حفظ اين افعال و ملكات، بايد از شغل سلطنت نيز استفاده كند. چنين رئيسي، يك رئيس فاضل بوده و مهنت و شغل ملكيه‌ي او نيز يك مهنت فاضله است. سياستي نيز كه اين رئيس به كار مي گيرد، يك سياست فاضله است. به علاوه مدينه يا امتي كه اين سياست در آن اجرا مي شود نيز، مدينه‌ي فاضله خواهد بود. همچنين

<sup>۱</sup>. منظور از سيره رفتارهاي ثبت شده ديگران در تاريخ است.

<sup>۲</sup>. «شيم» و «ملكات» تقريبا به يك معنا هستند. مراد از «ملكات اراديه» نيز ملكاتي هستند كه انسان مي تواند آنها را كسب كند.

شخصی که در این مدینه زندگی می کند و به این افعال و ملکات پایبند است، انسانی فاضل است. در مقابل رئیسی که خیرات دنیوی را با شغل ملکی اش حفظ و استوار می کند، ریاست، سیاست و مهنت جاهله دارد. همچنین مدینه، امت و شخصی که تحت این تعالیم هستند به ترتیب مدینه، امت و شخص جاهله نامیده می شوند.

مطلب بعدی این است که گاهی به اختیار یا اجبار، انسانی فاضل در یک مدینه ی جاهله یا انسانی جاهل در یک مدینه ی فاضله زندگی می کند. گاهی شخصی به خاطر اغراضی وارد یک مدینه ی جاهله می شود؛ مثلاً برای این که در آن جا تبلیغ کند و گاهی نیز شخصی را به اجبار به مدینه ی جاهله می فرستند؛ مثلاً او را به آن جا تبعید می کنند. گاهی نیز انسان جاهل در چنین شرایطی قرار می گیرد. مصنف می فرماید: شخص جاهل به محض ورود به مدینه ی فاضله، تبدیل به انسانی فاضل نمی شود. این شخص تا زمانی که آن افعال و ملکات را در خود استوار نکند، تبدیل به شخصی فاضل نمی شود. شخص فاضل نیز به محض ورود به مدینه ی جاهله، تبدیل به انسانی جاهل نمی شود.

**«و بین ان التی شانها ان توزع فی المدینه او فی المدن او فی امه او فی امم لتستعمل استعمالاً مشترکاً انما یتاتی ذلک برئاسه»**

حکمت عملی تبیین می کند که تبلیغ افعال و ملکاتی که باید در یک یا چند مدینه یا امت تبیین شوند تا به شکلی مشترک و فراگیر در همه ی مردم به کار گرفته شوند، باید به وسیله ی یک رئیس انجام شود.

**«انما ذلک یتاتی برئاسه تمکن تلک الافعال و الملکات فی المدینه او فی الامه»**

این تبلیغ توسط رئیسی انجام می شود که این افعال و ملکات را در مدینه یا امتی استوار می کند تا آن افعال و ملکات در بین مردم تبدیل به اخلاقی عادی شوند. به این معنا که اگر در ابتدا تعلیم این افعال به شکلی تحمیلی بوده است، به مرور آن ها را از این حالت خارج کرده و کاری کند که مردم خود به خود به سراغ آن ها بروند.

**«و تجتهد فی ان تحفظها علیهم حتی لا تزول عنهم و لا تبید»**

کار دوم این رئیس این است که این افعال را برای اهل مدینه حفظ کند تا این افعال از آن ها زائل و فوت نشود. به تعبیر ابن سینا این رئیس باید اعمالی را بر مردم واجب کند تا مردم بر اثر تکرار این اعمال مذکر آن ملکات باقی بمانند.<sup>۳</sup>

<sup>۳</sup>. ابن سینا در بیان جهت تشریح عبادات می گوید: ممکن است مردمی پس از آن که پیامبر آن ها را به خدا توجه داد، آموزه های او را فراموش کنند. به همین جهت خوب است این پیغمبر کاری را بین مردم رایج کند تا مردم با انجام آن متذکر خدا باقی بمانند. کاری که آن را عبادت می نامیم. عبادتی که به دلیل اشتراط قصد قربت در آن سبب به یاد آوردن خدا برای انجام دهند گانش می شود.

«و ان الرئاسة التي بها تمكن فيها تلك السير و الملكات و تحفظها عليهم ليس يمكن ان تكون الا بمهنة و صناعة<sup>٤</sup> و ملكه و قوه تكون عنها<sup>٥</sup> الافعال التي بها تمكن فيهم و تحفظ عليهم»

همچنین علم مدنی تبیین می کند که ریاستی که به وسیلهی آنها سیره‌ها و ملکات در مدینه تثبیت و حفظ می شود جز با شغل فرمانروایی، پادشاهی و زور امکان پذیر نیست.

«و هذه المهنة مهنة الملك و المهنة الملكية او ما شاء الانسان ان يسميها بدل اسم الملك»

شغلی که باعث می شود ملکات و سیره‌ها در بین مردم جا بیفتند، شغل فرمانروایی یا هر اسمی است که می توان به جای فرمانروایی قرار داد؛ مثلاً پادشاهی. به تعبیر دیگر رئیس باید مسلط باشد تا بتواند کارش را اجرا کند. اگر شخصی قدرت نداشته باشد نمی تواند کارش را صرفاً با نصیحت و ... انجام بدهد.

«و السياسة هي فعل هذه المهنة»

---

اگر شخصی قدرت نداشته باشد، نمی تواند کارش را صرفاً با نصیحت پیش ببرد.

و کاری که از این شغل صادر می شود، همان سیاست<sup>٦</sup> است.

«و ذلك ان تفعل الافعال التي بها تمكن تلك السير و تلك الملكات في المدينة و الامه و تحفظ عليهم»

و سیاست این است که افعالی که سبب تثبیت و حفظ سیره‌ها و ملکات در شهر یا امت می گردند، انجام شوند. همچنین پادشاهی که می خواهد این شغل را انجام بدهد باید تمام افعالی را که منشا تثبیت اخلاق و ملکات می شوند، بشناسد.

«و انما تلتئم هذه المهنة بمعرفة جميع الافعال التي بها يتاتي التمكين اولا و الحفظ بعد ذلك»

این شغل با شناخت همه‌ی افعال اجرایی‌ای که توسط آنها ابتدا تمکین و سپس حفظ صورت می گیرد، محکم می شود.

«و ان الرئاسة بها تمكن في المدينة او في الامه السير و الملكات التي تنال بها السعادة القصوى و تحفظها عليهم هي الرئاسة الفاضله»

حکمت عملی همچنین بیان می کند که ریاستی که توسط آنها سیره‌ها و ملکاتی که به واسطه‌ی آنها می توان به سعادت قصوی رسید، در شهر یا امت جا افتاده و حفظ می شوند، همان ریاست فاضله است.

---

<sup>٤</sup>. صنعت شغلی است که در آن ساختن وجود دارد اما مهنت مطلق است و هر شغلی را شامل می شود.

<sup>٥</sup>. ای تصدر عنها

<sup>٦</sup>. مراد از سیاست چگونگی اداره‌ی جامعه است.

**«و المهنه الملكيه التي بها تكون هذه الرئاسه هي المهنه الملكيه الفاضله»**

و شغل فرمانروایی ای که ریاست به واسطه‌ی آن انجام می‌شود، همان فرمانروایی فاضله است.

**«و السياسه الكائنه عن هذه المهنه هي السياسه الفاضله»**

و سیاستی که از این شغل حاصل می‌شود، همان سیاست فاضله است.

**«و المدينه و الامه المنقاده لهذه السياسه هي المدينه الفاضله و الامه الفاضله»**

و مدینه و امتی که تابع این سیاست هستند، مدینه و امت فاضله هستند.

**«و الانسان الذي هو جزء من هذه المدينه او الامه هو الانسان الفاضل»**

و انسانی که جزئی از این مدینه یا امت است، همان انسان فاضل است.

**«و الرئاسه و المهنه الملكيه و السياسه التي ليس يقصد بها ان ينال السعاده القصوى التي هي السعاده في الحقيقه بل**

**كان يقصد بها ان يحصل خيرا من الخيرات التي في هذه الدنيا خاصه و هي التي يظنها الجمهور خيرات ليست فاضله»**

و ریاست و شغل فرمانروایی و سیاستی که از آن رسیدن به سعادت قصوی - که سعادت حقیقی است - قصد نمی‌شود، بلکه مقصود از آن رسیدن به خیری از خیرات صرفا دنیوی - که مردم آن را خیرات به حساب می‌آورند - است، فاضله نیست.

**«بل تسمى رئاسه جاهليه و سياسه جاهليه و مهنه جاهليه»**

بلکه ریاست و سیاست و شغل جاهلی نامیده می‌شوند.

**«بل لا تسمى ملكا لان الملك عند القدماء ما كان بمهنه ملكيه فاضله»**

بلکه چنین ریاستی ملک نیز نامیده نمی‌شود، چون ملک در نزد قدما به معنای شغل پادشاهی فاضله بوده است.

**«و المدينه او الامه المنقاده لما تمكن فيها الرئاسه الجاهليه من الافعال و الملكات تسمى المدينه او الامه الجاهليه»**

همچنین مدینه یا امتی که تابع افعال و ملکات امتی است که ریاست جاهلیه در آن تمکن پیدا کرده است، مدینه یا امت جاهلیه نامیده می‌شود.

**«و الانسان الذي هو جزء من هذه المدينه يسمى انسان جاهلي»**

و انسانی که در شهر جاهلی زندگی می‌کند، انسان جاهلی نامیده می‌شود.

مهنّت، سیاست، ریاست، مدینه و امت فاضله یک قسم بیشتر ندارد و آن امتی است که در مسیر سعادت قصوی است، اما امت جاهلیه اقسام متعددی دارد، چرا که ممکن است یک شهر پیرو لذات باشد و شهری دیگر پیرو شهرت. شهری که پیرو لذات باشد یک قسم از مدینه‌ی جاهله و شهری دیگر که پیرو شهرت، باشد قسمی دیگر از مدینه‌ی جاهلیه است. به عبارت دیگر به تعداد خیرات خیالی، مدینه‌ی جاهلیه وجود دارد.

**«و تنقسم هذه الرئاسة و المدن و الامم اقساماً کثیره»**

ریاست، شهرها و امت‌های جاهلی اقسام متعددی دارند.

**«و یسمی کل واحد منها باسم غرضها الذی تقصده من الخیرات المظنونه»**

و هر کدام از این ریاست، شهرها و امت‌ها به اسم غرضشان – که از خیرات مظنونه هستند – نامیده می‌شوند.

**«اما اللذات و اما الکرامات و اما الیسار و اما غیر ذلک»**

خیرات مظنونه یا لذت هستند یا کرامت و شهرت یا توانگری و ثروتمندی یا چیزهای دیگر.

**انسان فاضل در شهر جاهله عضوی بیگانه از جامعه  
است.**

**«و لا یمتنع ان یکون من هو جزء من المدینه الفاضله ساکن  
بارادته او بلا ارادته فی مدینه جاهلیه»**

این که کسی جزئی از مدینه‌ی فاضله باشد اما به شکلی ارادی یا غیر ارادی در مدینه‌ی جاهلی ساکن باشد، ممتنع نیست.

**«و یکون ذلک الانسان فی تلک المدینه جزءاً غریباً منها»**

و این انسان فاضل در آن شهر جاهلی جزئی بیگانه از آن جامعه است.

**«کما لو اتفق ان یکون حیوان ما رمله مثلاً رجل حیوان من نوع آخر دونه»**

چنان که مثلاً گاهی می‌بینم حیوانی که باید پنجه داشته باشد، سم دارد.

**«و کذلک حال من هو جزء مدینه جاهلیه متی سکن فی مدینه فاضله»**

حال کسی که جزء مدینه‌ی جاهله است اما در مدینه‌ی فاضله سکونت دارد نیز چنین است.

**«یکون کحیوان ما راسه مثلاً راس حیوان من نوع آخر اشرف منه»**

مثل حیوانی که به جای سر خودش، سر حیوانی دیگر را که اشرف از او است دارد. به عبارت دیگر این طور نیست که این شخص با رفتن به آن جا مغز و فکرش عوض شده باشد. بر خلاف شخصی که وارد مدینه‌ی جاهله شده و صرفاً پایش عوض شده است.

**«و لهذا احتاج الافاضل الذين دفعوا الى سکنی المدن الجاهلیه لعدم المدینه الفاضله الی الهجره الی المدینه الفاضله اذا اتفق وجودها فی وقت ما»**

از آن جایی که انسان فاضل با سکونت در شهر جاهلی از قبیل افراد جاهلی نمی‌شود، موظف است که در صورت امکان دوباره به شهر خودش برگردد، چون او مناسب این شهر نیست.

ترجمه‌ی عبارت: از آن جایی که شخص فاضل در شهر جاهلی بیگانه است، افاضلی که به دلیل نبود مدینه‌ی فاضله به زندگی در مدن جاهلی ناچار شده‌اند، با فرض برقراری مدینه‌ی فاضله باید به مدینه‌ی فاضله برگردند. دلیل این مساله شاید این باشد که بنا بر تجربه هر چند ممکن است افاضل بر اثر تربیتشان خودشان را حفظ کنند اما ممکن است نسل ایشان نتوانند از خودشان محافظت کرده و به رنگ مدینه‌ی جاهلی دربیایند. نقل است که شخصی وارد مصر شد و در آن جا چند نفر را دید که به فارسی صحبت می‌کنند. ایشان ایرانیانی بودند که اجدادشان ساکن مصر شده بودند. وقتی از مذهب آن‌ها سوال شد، گفتند: ما شافعی هستیم. در حالی که تا وقتی که در ایران بوده‌اند شیعه بوده‌اند. نمونه‌ی دیگر آن مربوط به یکی از کشورهای جنوب شرقی آسیا است: یک تاجر قمی در زمان صفویان مامور می‌شود تا برای تجارت به آن جا برود. این شخص در آن جا بسیاری را مسلمان می‌کند و خودش و نسلش نیز در آن جا می‌مانند. از همان ابتدا تعدادی از اولاد او وارد دربار می‌شوند و گروهی نیز به همان تجارت می‌پردازند. پادشاه آن جا یکی از اولاد این شخص را که فرد مهمی بوده به یکی از جشن‌ها دعوت نمی‌کند و این عدم دعوت بر این شخص گران می‌آید. پادشاه در توجیه کار خودش به این شخص می‌گوید: ما دیدیم جشن ما جشنی دینی است، نه سیاسی و به خاطر ناسازگاری دین ما با دین شما، احتراماً دعوتتان نکردیم. آن شخص می‌گوید: اشکالی نداشت اگر دعوتتان می‌کردید. در ادامه نیز برای این که پادشاه او را به جشن‌ها دعوت کند، دینش را به بودایی تغییر می‌دهد. هنوز در آن کشور از نسل آن تاجر قمی کسانی وجود دارند که بودایی هستند. بنابراین اگر هجرت نباشد، گاهی چنین ضررهایی در پی می‌آید.

**کلیدواژه‌ها: مدینه فاضله، فرمانروایی، سعادت، سیاست، مهاجرت**